

علمه سرمایه



نشریه کارگران ضد سرمایه داری
شماره ۲، مرداد ۹۵

مطالب این شماره:

- حرف «سرمایه خوب و بد» شلاق بر شعور کارگران!
- ما کارگریم، فروشندگان نیروی کار
- جنبش کارگران آموزش
- "مبارزات معلمان و نقش آن در جنبش کارگری چین
- نگاهی به مقطعی از مبارزات کارگران در عسلویه

حرف «سرمایه خوب و بد» شلاق بر شعور کارگران!

بحث‌ها و گفتگوهای داخل محیط کار در خیلی موارد حول مسائل زیر چرخ می‌خورند. «نظام سرمایه‌داری بد نیست، سرمایه‌داری ایران بد است. سرمایه‌داری اینجاست که شرایطی به وجود آورده تا وضع ما کارگران به این اسفناکی باشد!!» «در اینجاست که دولت سرمایه‌داری در زندگی خصوصی ما هم دخالت می‌کند، باید به فرمان حکومت رفتار کنیم، حتی نوع لباسمان و چگونگی ظاهرشدن ما در خیابان را هم تعیین می‌کند»، «در کشورهای سرمایه‌داری آمریکا و اروپا خیلی آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود دارد، انواع دین و مذهب و ... به رسمیت شناخته شده‌اند. از نظر اقتصادی وضع کارگران خوب است. کارگران این توانایی را دارند که به مسافرت بروند، حتی مسافرت‌های خارج کشور برای آنها چیز دور از ذهن نیست»، «اگر ما شرایط کشورهای اروپایی و آمریکا را داشته باشیم، چه غمی داریم.» ترجیح بند حرف‌ها این است که «سرمایه‌داری به ذات خود عیبی ندارد. هر عیب که هست در سرمایه‌داری ما است» مصداق شعر معروف همان شاعر که گفت: «اسلام به ذات خود ندارد عیبی - هر عیب که هست در مسلمانی ماست» اگر این دومی را علمای دین سالیان دراز به خورد ما دادند و ما را شستشوی مغزی کردند، اولی را هم امروز جناح‌هایی از بورژوازی مثل نقل و نبات در فضای فکر ما کارگران پخش می‌کنند تا مسخ و منجمدشدن و شستشوی مغزی طبقه ما به نفع نظام بردگی مزدی را به اوج رسانند. انسان که خیلی از هم‌نظیران ما هم با آب و تاب تمام همین خزعبلات شوم را تحویل هم‌دیگر می‌دهند.

این حرف‌ها بدبختانه به وسیله تعدادی کارگران طرح می‌شود و ساعت‌ها در باره آنها گفتگو می‌گردد. اما این بحث‌ها از کجا می‌آیند؟ کارگرانی که آنها را پیش می‌کشند تحت تأثیر کدام نیروها هستند؟ آیا آنها برای این گفته‌های خود دلیلی دارند. آیا درباره آنچه

می‌گویند به اندازه لازم و مقدور فکر نموده‌اند؟ فرض کنیم که شنیدن یا حتی دیدن واقعیت‌هایی آنان را به این نتیجه‌گیری‌ها سوق داده باشد. آیا در باره خود آن واقعیت‌ها، در باره ریشه‌ها و زمینه‌ها و علل آنها هیچ فکر کرده‌اند؟ آیا پیرامون این کلام خویش که گویا راستی، راستی، سرمایه‌داری در ذات خود خوب است و فقط جنس ایرانی آن معیوب است!!! ذهن و فکر و شعور و شناخت خود را به کار گرفته‌اند و آنچه بر زبان می‌رانند حاصل جستجوی آگاهانه و نقادانه آنان است؟؟!!! ما در عصری زندگی می‌کنیم که سرمایه‌داری با رسانه‌های خود زمین و زمان زندگی انسان‌ها را به هم بافته است. دهه‌های متمادی پیش از آنکه سرمایه‌داری، قطره هوای تنفسی ما را با انبوه مواد کشنده شیمیایی و باکتری‌های بیماری‌زا بیآلاید، میلیون‌ها برابر آن، فضای فکر و پروسه شکل‌گیری شعور و شناخت ما را با آنچه خود می‌خواسته و مصلحت‌کارش بوده، آلوده و مسموم ساخته است. همه این رسانه‌ها به صورت مختلف دنیای سرمایه‌داری غرب به ویژه آمریکا را بهشت راستین زندگی بشر می‌خوانند. مدام روی آن تکیه می‌کنند. ساعت‌ها حول و حوش مزایای زندگی در غرب، مخصوصاً آمریکا صحبت می‌نمایند، بسیاری را بر آن می‌دارند تا برای رفتن به این سرزمین‌ها خود را به آب و آتش اندازند. بازاری به وسعت سراسر بازار سرمایه برای فروش روادید سفر به آمریکا، خروج از اینجا و کوچ به نقاط دیگر، فرار از سرمایه‌داری بد و ورود به «سرمایه‌داری خوب»!!! ایجاد کرده‌اند و مستمراً توسعه می‌دهند. دامنه رونق این بازار تا جایی است که خیلی از کارگران، به ویژه اگر قادر به قرض و قوه‌ای باشند یا وسایل اولیه زندگی قابل فروشی در اختیارشان باشد راه فرار از همه بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌ها را نه مبارزه با ریشه‌های این نکبت‌ها، نه پیکار علیه منشأ همه اینها یعنی نظام بردگی مزدی که فقط خروج از سرمایه‌داری بد و رسیدن به «سرمایه‌داری خوب»!!! می‌پندارند. برای این کار حاضرند از همه چیز بگذرند، همه هزینه‌ها و غرامت‌هایی را که در مبارزه طبقاتی قابل تحمل نمی‌دیدند در پروسه «فرار از سرمایه‌داری بد به سرمایه‌داری خوب»!!! تحمل کنند. ماهها و حتی سال‌ها تن به آوارگی دهند، در دریاها غرق گردند، خود و کودکانشان طعمه ماهی‌های دریا شوند. در گینه‌نو زیر فشار

وحشیانه ترین فشارهای معیشتی و جسمی و روانی دست به خودکشی زنند و در یک کلام برای فرار از سرمایه‌داری بد و رسیدن به «سرمایه‌داری خوب» تمامی سببیت‌ها، بشرستیزی‌ها، ددمنشی‌ها و بربریت‌های «سرمایه‌داری‌های خوب و خیلی خوب» را پذیرا گردند!!! این‌ها موضوعات مهمی هستند. مثل روز روشن است که ما از حق مهاجرت و پناهنده شدن انسان‌ها با همه وجود دفاع می‌کنیم. بی رحمانه‌ترین و رادیکال‌ترین کیفرخواست‌ها را علیه کل سرمایه‌داری و علیه تمامی دولت‌های سرمایه به عنوان عوامل اجبار آدم‌ها به هجرت یا فرار و امتناع کنندگان از پذیرش آنها صادر نموده و صادر می‌کنیم. همه این‌ها در جای خود از بیشترین اهمیت و موضوعیت برخوردارند. سخن مطلقاً بر سر مهاجرت و پناهنده‌شدن انسان‌ها نیست. همه بحث بر سر منطق پوشالی و پلید «فرار از سرمایه‌داری بد به سرمایه‌داری خوب»!!! است. ببینیم که اصل ماجرا چیست و این حکم، استنباط و نظریه از کجا جوشیده است. در کاویدن این موضوع باید بر چند نکته اساسی درنگ نمود و انگشت تأکید نهاد. این نکات عبارتند از:

۱. در هر کجای این دنیا هر چه هست از سرمایه‌های کپشکسانی سرمایه‌داران در شکل‌های مختلف صنعتی و تجاری و بانکی و مالی و کشاورزی و ساختمان و هر شکل دیگر گرفته تا خورد و خوراک و پوشاک و دارو و درمان و مدرسه و آموزش و مایحتاج اولیه معیشتی کارگران، همه و همه بدون هیچ استثنا حاصل کار ما کارگران است. این واقعیتی بدیهی است که روشنی آن از قوانین مسلمه ریاضی هم بیشتر است. هر چه هست حاصل کار و استثمار ماست اما سرمایه‌های دنیا و صاحبان سرمایه‌های مختلف موجود در جهان، هر کدام لزوماً و دقیقاً همان اضافه ارزش‌های تولید شده توسط توده کارگر مورد استثمار مستقیم خویش را به چنگ نمی‌آرند. بالعکس، چنین چیزی بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد. این ذات سرمایه‌داری است که سرمایه‌های گوناگون با توجه به عواملی که در مجموع آنها را شرایط تولیدی می‌نامیم، بخش قابل توجهی از اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران مورد استثمار مستقیم خود را به نفع سرمایه‌های دیگر از دست می‌دهند. یا بر عکس حجم سنگینی از سودهای تولید شده در حوزه‌های دیگر را به سمت خود سرازیر می‌کنند.

توضیح کامل این روند نیازمند خیلی بحث‌ها است. بخش مهمی از جلد سوم کتاب کاپیتال مارکس و برخی متون دیگر نقد اقتصاد سیاسی او به تشریح همین پروسه اختصاص یافته است. ما قصد ورود به این بحث را نداریم. مسأله مورد تأکیدمان فقط آنست که کل سرمایه‌های یک جامعه یا به تعبیر مارکس «سرمایه اجتماعی» یک کشور می‌تواند در هر دور بازتولیدش تریلیون‌ها دلار اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران جوامع دیگر را به اقلام سود خود بیافزاید و سرمایه اجتماعی برخی کشورها هم همین میزان از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران قلمرو ارزش افزایی خود را از دست بدهند. چه عواملی در این زمینه نقش دارند. باز هم موضوع بحث حاضر نیست. یک کار که هر کارگری جهت ارتقاء آگاهی و شناخت خود بسیار به آن محتاج است درک شفاف همین مسائل از طریق رجوع به آثار مارکس و مطالعه نوشته‌های او است. راستش وقتی از تفاوت سرمایه‌داری‌ها صحبت می‌کنیم حرف‌های بسیار زیادی را می‌توان پیش کشید اما صدر و ذیل کل آنها نهایتاً به همین عامل ختم خواهد شد. این که سرمایه‌داری برخی کشورها سهم عظیم‌تری از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی را به خود اختصاص می‌دهند و سرمایه‌داری پاره‌ای کشورها سهم کمتری را نصیب خود می‌سازند. در همین جا توضیح یک نکته مهم ضروری می‌شود. سرمایه‌داری و سرمایه‌داران جوامع دوم، در قبال این سیستم تقسیم سودها، مطلقاً راضی و بی تفاوت نمی‌مانند. بالعکس سراسر دنیا را بر سر کارگران قلمرو استثمار مستقیم خود و به قول عده ای «کارگران خودی»!! خراب می‌کنند. دستمزد آنها را تا سطح هیچ و شبه رایگان تنزل می‌دهند، بهای نازل نیروی کارشان را چند ماه، چند ماه و گاه این سال تا آن سال پرداخت نمی‌نمایند. راه استفاده آنها از هر نوع بیمه دارو و درمان را ساروج می‌کنند. غرامت ایام بیکاری و بیماری آن‌ها را به تیر می‌زنند، شرایط کار آنها را وحشتناک مرگبار و بغایت ضدانسانی می‌سازند. راه آموزش را به رویشان سد می‌کنند، فقر و فلاکت و گرسنگی و کارتن خوابی و بی‌خانمانی را شکل طبیعی زندگی آنها می‌نمایند. مجبور ساختن زیان به دو شیفت کار رایگان فرساینده و تباه‌ساز خانگی، به کارگیری این کار رایگان برای پرورش

و آماده سازی نسل‌های آتی نیروی کار شبه رایگان و نگهداری معلولان و پیران و مانند این‌ها را «قانون طبیعت» اعلام می‌کنند. سایه هر اعتراض کارگران به این وضعیت فاجعه بار را به گلوله می‌بندند، هر تلاش توده کارگر برای سازمانیابی و مبارزه و جدال با سرمایه‌داری را آماج وحشیانه‌ترین شبیخون‌ها قرار می‌دهند. سراسر جامعه را مالا مال از شکنجه‌گاه و زندان می‌سازند. زندان‌ها را از کارگران و معترضان علیه این سببیت‌ها پر می‌گردانند و به هر توحش دیگر دست می‌زنند. سرمایه‌داری و سرمایه‌داران این کشورها همه این کارها را انجام می‌دهند تا از همتایان خود در جوامع نخست به لحاظ حجم عظیم سودها و سرمایه‌ها عقب نمانند. به نکته دیگری نیز در همین جا اشاره کنیم. کل اضافه ارزش‌هایی که کل کارگران دنیا در هر دو دسته این جوامع تولید می‌نمایند، با کل سودهایی که نصیب سرمایه‌داران سراسر جهان در هر دو دسته این کشورها می‌شود حتی یک ریال هم مو نمی‌زنند. هر چه تمایز میان سرمایه‌داری‌ها است در میزان سهمی است که از این اضافه ارزش‌ها و سودها می‌برند. برخی حصه‌های کلان‌تر درو می‌کنند و برخی سهم کمتر دریافت می‌دارند و برای جبران آنچه از دست هشته‌اند، به همان درندگی، بربریت و وحشت و دهشت‌آفرینی روی می‌نهند که در چند سطر به صورت فشرده مورد اشاره واقع شد.

حال با در نظر گرفتن مؤلفه‌های بالا به گفتگوی تفاوت سرمایه‌داری‌ها یا «سرمایه‌داری‌های خوب و بد» باز گردیم. تا آنجا که این تفاوت را در وجود سرمایه‌داری‌ها می‌کاویم، راستش سوای همان فاکتوری که توضیح دادیم چیز دیگری وجود ندارد. بر همین اساس معنی حرف کارگران ستایشگر «سرمایه‌داری خوب» این است که «سرمایه‌داری امریکا و اروپا بسیار خوب است زیرا دریا، دریا حاصل استثمار توده‌های طبقه ما در اینجا را بر کوه عظیم سودها و سرمایه‌هایی که از استثمار هم‌زنجیران امریکایی و اروپایی ما به دست آورده‌اند می‌افزایند و هم زمان شرایطی پدید می‌آرند که شرکای آنها در اینجا برای رساندن حجم سودهای خود به سودهای آنها با توپ و تانک و ارتش و زرادخانه و درنده‌ترین دیکتاتوری‌ها به جان ما افتند، حداقل معیشت و امکانات اولیه

زندگی ما را قتل عام کنند و ما را به جهنمی اندازند که در آن می‌سوزیم!!! دوست کارگری که غرق در شور و هیجان فضل‌فروشی با هم زنجیر بغل دستی خود از «سرمایه‌داری خوب» می‌گوید در واقع بدون آنکه خود بداند این حرف‌ها را تکرار می‌کند. حرف‌هایی که اگر معنای واقعی آنها را بداند مسلماً احساس شرم خواهد کرد. فراموش نکنیم که شرط لازم و حتمی دستیابی سرمایه‌ها و سرمایه‌داران جوامع نخست به سودهای عظیم کهکشانی سیه‌روزی‌ها و مصیبت‌هایی است که سرمایه بر ما و بر توده‌های کارگر همه مناطق دنیا تحمیل می‌کند. اگر تراست‌های عظیم صنعتی و مالی امریکایی یا اروپایی می‌توانند کاهش حتی یک ریال فشار دهشتناک استثمار کارگران آن قاره‌ها را تحمل کنند صرفاً به این دلیل است که سرمایه‌های این تراست‌ها به همان میزان یا خیلی بیشتر در استثمار ما کارگران قاره‌های دیگر شریک می‌گردند. نظام سرمایه‌داری همه چیز را وارونه القاء می‌کند. تکنیک مدرن‌تر، صنعت پیشرفته‌تر، کامپیوتریزه شدن عالی‌تر و شمار کثیرتر ربات‌ها منشأ سودهای نجومی‌تر بخشی از سرمایه جهانی نیست. هیچ کدام این عوامل افزون‌کننده هیچ ریالی اضافه ارزش نیستند. ارزش‌ها و اضافه‌ارزش‌ها را فقط بخش متغیر سرمایه، صرفاً ما کارگران تولید می‌کنیم. اضافه ارزش‌هایی که کل سرمایه بین‌المللی را می‌سازند بخش ۸۰ تا ۹۰ درصدی ارزش‌هایی هستند که کل ما کارگران جهان می‌آفرینیم. ارزش هر کالا کار اجتماعاً لازمی است که در درون آن نهفته است. کیفیت کالا، مرغوبیت، بنجل بودن و بودن و قدرت رقابت مسائلی مربوط به رویه ظاهر کار یا کار مشخص هستند. وقتی از کار اجتماعاً لازم بحث می‌کنیم کار مجرد انسانی متراکم در کالاها منظور است. کار مجرد با زمان محاسبه می‌گردد. تفاوت میان سرمایه‌ها و سرمایه اجتماعی کشورهای مختلف دنیا یا آنچه عده‌ای از دوستان کارگر ما زیر فشار شستشوی مغزی سرمایه، آن را «سرمایه‌داری‌های خوب و بد» می‌دانند!!! در میزان سهمی است که از همین زمان کار پرداخت نشده ما کارگران جهان نصیب خود می‌سازند. «سرمایه‌داری‌های خوب» مورد ستایش این کارگران سرمایه‌داری ممالکی است که حصه بسیار بیشتری از این زمان کار اضافی را نصیب خود می‌کند. این مسأله مهمی است که ما می‌کوشیم تا در جاهای

دیگر و نوشته‌های خاص خود به آن پردازیم و جوانب آن را دقیق‌تر و شفاف‌تر توضیح دهیم.

۲. دوستان کارگر ما در گفتگوهای فضل فروشانه خود با هم‌زنجیران دیگر پس از مدح و منقبت و ستایش بیش از حد آنچه «سرمایه‌داری‌های خوب» می‌نامند!!! اضافه می‌کنند که در این کشورها با این سرمایه‌داری‌ها و سرمایه‌داران خوب!!! همه چیز بر وفق مراد کارگران است. دستمزدهای بالا دارند، بیمه‌های اجتماعی خوب دارند. در زمان بیکاری بخش مهمی از دستمزدهای زمان کار را دریافت می‌کنند. برای دارو، درمان، بیمارستان، دکتر مبلغ کمی پرداخت می‌کنند. از «حق» تشکیل اتحادیه و سندیکا و جمعیت و حزب برخوردارند، در صورت احساس فشار سرمایه «حق» اعتراض، اعتصاب، تظاهرات و راهپیمایی دارند. برای آموزش فرزندان خویش شهریه نمی‌پردازند. به راحتی دولت‌ها را عوض می‌کنند. آماج تعرض قوای سرکوب قرار نمی‌گیرند، امنیت اجتماعی و شغلی دارند. در یک کلام همه چیز برایشان فراهم است، «مرگ می‌خواهند بروند قصاب‌خانه». رفقای کارگر ما ادامه می‌دهند که همه این‌ها از صدقه سر «سرمایه‌داری خوب» است و همه بدبختی ما این است که اسیر سرمایه‌داری بد شده‌ایم.

در اینکه زندگی کارگر سوئدی، نروژی، آلمانی، هلندی، انگلیسی، فرانسوی یا حتی امریکایی و کانادایی از کارگر ایرانی و خاورمیانه‌ای و افریقایی یا امریکای لاتینی بهتر است جای هیچ تردیدی نیست. اما فاجعه اینجاست که دوستان ما به گونه خیره کننده و بسیار شرم‌آوری «سوراخ دعا را گم کرده‌اند» اجازه دهید در شروع این قسمت بحث چند کلمه‌ای از پیشینه تاریخی این «سرمایه‌داری‌های خوب» در محضر فضل این دوستان بر زبان آریم. در انگلیس قطب افسانه‌ای، پر عظمت و پیش‌قراول سرمایه جهانی تا نیمه دوم قرن نوزدهم و گذشت سده‌ها از توسعه سرمایه‌داری آن کشور، ساعات کار توده کارگر میان ۱۴ تا ۱۸ ساعت نوسان می‌کرد. کارگران در مهلک‌ترین و وحشیانه‌ترین شرایط از بام تا شام مورد استثمار قرار می‌گرفتند، آنها از هیچ میزان امکانات دارو و درمان و رفاه اجتماعی برخوردار نبودند. زنان باردار تا روز ولادت فرزندانشان باید طولانی‌ترین

روزانه‌های کار را تحمل می‌کردند. همین زنان را مجبور به کشیدن ارابه‌های سنگین حامل ذغال سنگ می‌کردند، فرزندان این زنان باردار زیر فشار مرگبار کار سر ز می‌رفتند و اگر متولد می‌شدند، ناقص‌الخلقه پا به دنیا می‌گذاشتند. کودکان خردسال خانواده‌های کارگری نیروی کار شبه رایگان بی‌خانمان و بدون هیچ خانه و کاشانه این «سرمایه‌داری بسیار خوب»!!! بودند و به دنبال شیفت‌های طولانی کار باید به شمار فراوان در بدترین بیغوله‌های نمود در کنار هم بیتوته می‌کردند. بسیاری از نوزادان این خانواده‌ها زیر فشار گرسنگی در همان روزهای نخست بعد از تولد می‌مردند. در شهر منچستر بزرگترین مرکز تولید پوشاک آن روز دنیا ۵۰ درصد کودکان قبل از رسیدن به سن پنج سالگی جان می‌دادند. بی‌غذایی، برهنگی، بیماری، بی‌مسکنی، فقر و مرگ و میر ناشی از گرسنگی در میان کل کارگران بیداد می‌کرد. «سرمایه‌داری خوب» «جامعه فخیمه» انگلیس همه این خوبی‌ها را به اندازه کافی دارا بود!!! در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و سایر ممالک اروپائی کارگران وضعیت بهتری نداشتند. در سوئد این اسطوره پرآوازه دموکراسی و رفاه اجتماعی سرمایه‌داری غرب زنان تا سال‌ها پس از تسلط کامل اقتصادی و سیاسی بورژوازی «حق» شرکت در «انتخابات» را نداشتند، ملاک و مجوز شرکت در انتخابات میزان دارایی افراد بود و در امریکا آنچه تا اوایل قرن بیستم بر سر توده کارگر می‌رفته است داستانی جانخراش و نفرت بار دارد. در این قطب عظیم قدرت جهان کاپیتالیستی و این الگوی رخشان «سرمایه‌داری خوب» دوستان کارگر ما همین امروز نیز بیش از ۵۰ میلیون افراد خانواده‌های کارگری برای سیرکردن شکم خود و تهیه قوت لایموت باید در نهایت مذلت و خواری به «مراکز خیریه» رجوع کنند. بازپردازی زیبای مارکس از سخن «اوژیه»، «سرمایه‌داری در جایی متولد شد که از همه مساماتش گند و خون می‌بارید» رساترین و واقعی‌ترین بیان درباره این نظام است.

به بحث وضعیت بهتر کارگران اروپای غربی و شمالی یا امریکا و کانادا در قیاس با کارگران ایران و جوامع مشابه باز گردیم. وضعیت توده‌های کارگر این کشورها و قاره‌ها آن‌گونه بود که در چند سطر اشاره شد، هر چه این کارگران دارند فقط و فقط حاصل

بیکارهای طولانی خونبار و گسترده آنها علیه سرمایه است. در اینجا نیز اجازه دهید کمی دقیق‌تر با دوستان کارگر مدافع «سرمایه‌داری‌های خوب» صحبت کنیم. دستمزد بالاتر و رفاه نسبی روز طبقه کارگر اسکانندیناوی و آلمان و فرانسه و امریکا نه فقط هیچ ربطی به «سرمایه‌داری خوب» مورد پرستش آنها ندارد که محصول مبارزات اتحادیه‌ای و سندیکالیستی کارگران اروپا نیز نیست. دنبال نظریه‌پردازی نیستیم. واقعیت زمینی را با شعور کارگری و شواهد تاریخی نظر می‌اندازیم. در دهه ۷۰ قرن بیستم میلادی عظیم‌ترین اتحادیه‌های کارگری در این کشورها وجود داشتند. اتحادیه کارگری سوئد ۹۵ درصد کارگران را در عضویت خود داشت و همه این کارگران بدون استثنا عضو حزب سوسیال‌دموکرات بودند. شمار کارگران متشکل در اتحادیه‌های آلمان و به صف شده پشت سر سوسیال‌دموکراسی سر به میلیون‌ها می‌زد. در انگلیس قدرت اتحادیه‌ها شهره آفاق بود، جنبش اتحادیه‌ای همه‌جا در مدار اوج سیر می‌کرد. حتی در فرانسه که بازار اتحادیه‌ها کمترین رونق را داشت، بیش از ۳ میلیون کارگر عضو «س ژت» بودند. قدرت اتحادیه‌ها هیچ کم و کاست نداشت و درست در کنار همین برج افسانه‌ای اقتدار و شکوه بود که بورژوازی اروپا طوفان سهمگین‌ترین تعرضات را علیه کل درا و ندار طبقه کارگر قاره آغاز کرد. سرمایه شیخون پشت سر شیخون راه انداخت. سونامی سلاخی برپا کرد. بیمارستان‌ها و مدارس و مراکز نگهداری پیران و امکانات انبوه آموزشی و درمانی و رفاهی را به سرعت باد درو نمود. سن بازنشستگی را بالا برد. روزانه کار را طولانی کرد. شمار معلمان مدارس را به ۷۰ درصد سابق رساند. تعداد پزشکان و پرستان را از این هم بیشتر کاهش داد. بالاترین آمارهای بیکاری تاریخ معاصر قاره را بر کارگران تحمیل کرد. دیو مهیب وحشت و دهشت سرمایه ارکان هستی دهها میلیون کارگر را به لرزه درآورد و به رعشه انداخت. همه اینها اتفاق افتاد اما آبی از اب تکان نخورد. اتحادیه‌ها هنر کردند و چند تظاهرات راه انداختند و خود با قدرت و صلابت بسیار کم‌نظیری این اعتراضات را کنترل نمودند و هر مقال بار ضدسرمایه‌داری آن را جراحی کردند و از وجود جنبش روز طبقه کارگر پاک ساختند. سرمایه با عزم جزم، بدون هیچ تردید، به دور از هرگونه هراس

و با قدرت تمام این تهاجمات را ادامه داد و اکنون نزدیک به ۵۰ سال است که ادامه می‌دهد. جنبش اتحادیه‌ای با آن عظمت اسطوره‌ای همه‌جا حاضرش نه فقط هیچ کمکی به ایجاد هیچ مانعی بر سر راه این سونامی تعرض و سلاخی و قتل عام نکرد که به مثابه کارترین و کارسازترین حربه قدرت سرمایه راه را بر هر جنب و جوش ابتدایی سرمایه‌ستیز توده کارگر بست. این واقعیتی است که کل کارگران اروپا با چشم باز شاهد وقوع آن بوده‌اند. ورشکستگی و افلاس تاریخی فی‌الحال اتحادیه‌ها هم محصول همین ایفای نقش آنها بود. «س ژت» امروز به جای ۴ میلیون فقط ۶۰۰ هزار عضو دارد. ریزش اعضای اتحادیه‌های کارگری انگلیس حیرت‌آور است. در اسکانداویناوی وضعیت فاجعه‌بار اتحادیه‌ها ورز زبان همگان است.

باز هم نقطه، سر خط، به رشته اصلی کلام برگردیم. آنچه طبقه کارگر اروپای غربی و شمالی و ایالات متحده یا کانادا در طول چند دهه داشته‌اند و کارگران ایران و کشورهای مشابه نداشته‌اند، نه هیچ ربطی به «سرمایه‌داری خوب»!!! دارد و نه محصول جنبش اتحادیه‌ای این قاره‌ها است. مثقال، به مثقال این امکانات معیشتی و رفاه اجتماعی و آزادی‌های سیاسی و «حقوق مدنی» صرفاً حاصل صف‌آرایی دوره‌های پیش طبقه کارگر در مقابل سرمایه و علیه سرمایه‌داری بوده است. این شعار پراکنی و ادعای واهی عقیدتی نیست. حدیث واقعیت‌های تاریخی است. در برهه‌ای از طول حیات جنبش کارگری، در اواسط قرن نوزدهم و دهه‌های نخست نیمه دوم این قرن جنبش کارگری اروپا نقش بازی‌های پرشکوهی را در کارنامه خود ثبت کرد که بورژوازی را به وحشت انداخت. صف‌آرایی نیرومند کارگران فرانسه در انقلابات سال ۴۸، رخداد بسیار پر عظمت کمون پاریس، شکست سرمایه‌داران و دولت آنها و پیش‌تاختن کارگران تا استقرار قدرت شورایی خود و متلاشی ساختن نظم سرمایه در این شهر، تشکیل انترناسیونال کارگری اول و جبهه‌آرایی متحد طبقه کارگر قاره اروپا علیه نظام سرمایه‌داری در کنار امواج بسیار پرتلاطم و خروشان مبارزات توده‌های کارگر انگلیس، آلمان، اسپانیا، ایتالیا، هلند یا خیل حوادث مشابه، بورژوازی را به موقعیت بسیار مستأصل راند. آنسان که چشم انداز بقای

خود را بسیار تیره و تار یافت. در شروع همین دوره است که مارکس به درستی و زمینی از «گشت و گذار شیخ کمونیسم بر فراز اروپا» سخن به میان می‌آورد. این فضا تأثیر خود را به صورت بسیار تعیین کننده‌ای بر سر طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های قاره سنگین ساخت. طوری که زیر مهمیز دهشت آماده عقب‌نشینی و باج دادن شد. بنیاد استخوان‌بندی دستاوردهای جنبش کارگری اروپا در شروع سده بیستم میلادی در یک کلام کارنامه افتخارآمیز و پردرخشش مبارزات کارگران بود که کشتزار رویش مزدهای بالا، رفاه اجتماعی، پوشش‌های درمانی و آموزشی، آزادی‌های سیاسی و امکانات اجتماعی شد. سوسیال دموکراسی و لایه مرفه کارگری تشکیل دهنده احزاب سوسیال‌دموکرات و اتحادیه‌های کارگری همین موقعیت را مغتنم شمردند. از آن برای فروش جنبش ضد سرمایه‌داری توده‌های طبقه کارگر به بورژوازی سود جستند. به طبقه سرمایه‌دار فهماندند که اگر در برابر سطح نازلی از مطالبات کارگران عقب‌نشینند، کل عمرش فنا و سفینه موجودیت تاریخی‌اش غرق در بحر بلا است. آن‌ها کارگران را هم شستشوی مغزی دادند و متقاعد کردند که در قبال آنچه به دست می‌آورد از خیر جنگ علیه سرمایه‌داری چشم‌پوشند. در سال‌های بعد از جنگ امپریالیستی اول، عروج نیرومند جنبش کارگری در روسیه و تداوم مبارزات توده‌های کارگر در بسیاری جاهای دیگر، ظهور قطب قدرت‌مند سرمایه‌داری اردوگاهی، سنگ‌گرفتن این قطب زیر بیرق امیدآفرین «کمونیسم» جدال سراسری و بین‌المللی این قطب با امپریالیست‌های غربی، موفقیت اردوگاه در به صاف نمودن عظیم‌ترین بخش جنبش کارگری جهانی پشت سر خود، با ترفند نمایندگی «کمونیسم» و به کمک احزاب لنینی، همه و همه در متقاعد نمودن بورژوازی امریکا و اروپا به ادامه دادن غرامت به بخش‌هایی از طبقه کارگر جوامع «خودی»! نقش مؤثر بازی کردند. نکته بسیار اساسی و تعیین کننده این است که در اینجا نیز جنبش کارگری، مبارزات عظیم کارگران کشورها و اسم و رسم «کمونیسم» ولو نوع تقلبی آن بود که بورژوازی را به وحشت می‌انداخت و به تداوم رفاه کارگران در چند کشور رضایت اجباری می‌داد.

این حرف که زندگی بهتر کارگر اروپایی و امریکایی در قیاس با کارگر ایرانی و بنگالی و عرب و هندی نتیجه استیلای «سرمایه‌داری‌های خوب»!!! در جوامع نخست و سرمایه‌داری‌های غیرخوب در کشورهای دوم است بدون شک عصاره کثیف‌ترین، بی‌شرمانه‌ترین و پلیدترین یاوه‌بافی‌هایی است که ارتجاع بشرستیز بورژوازی به صورت کشنده‌ترین سموم به مغز کارگران تزریق می‌کند. هدف این مسموم‌سازی‌ها بسیار روشن‌تر از آنست که نیازی به توضیح آن باشد. سخن ما با رفقای کارگری که در معرض شنود این خزعبلات قرار می‌گیرند این است که به اطراف خود نظر اندازند. تاریخ جنبش طبقه خود را کندوکاو کنند. شناخت و آگاهی طبقاتی خویش را بالا برند. هیچ سرمایه‌داری، حتی اگر کل سودها و اضافه‌ارزش‌های تولید شده توسط کل کارگران جهان یک جا راه خانه او را پیش گیرند، اگر تمامی کوه‌های جهان سرمایه او همه اقیانوس‌های عالم سود شوند و همگی به او تعلق یابند، حتی در این صورت هم بدون آنکه زیر فشار قهر پیکار کارگران قرار گیرد هیچ ریالی مزد بیشتر به هیچ کارگری نخواهد داد و تاریخاً نداده است. سرمایه‌دار تکنیک مدرن‌تر، بارآوری کار عالی‌تر، صنعت پیشرفته‌تر و مدیریت متخصصانه‌تر را فقط برای این می‌خواهد که ریالی بر سودها و سرمایه‌های خود بیافزاید. او این امکانات و امتیازات را جستجو نمی‌کند تا به کمک آنها زندگی کارگران را بهتر سازد!!! اگر بناست کمترین تغییری در زندگی خود پدید آریم، اگر بناست ریالی بر بهای نیروی کار خویش بیافزاییم، اگر بناست کوه فقر و نداری خود را کمی بخرایشیم، اگر قرار است شمار کودکان کارتن‌خواب طبقه خود را کمتر کنیم، اگر بناست افراد کمتری از کودکان ما بر اثر بی‌درویی جان سپارند، برای همه این‌ها و برای تغییرات بسیار اساسی‌تر و وسیع‌تر فقط یک راه داریم. اینکه به مثابه آحاد طبقه کارگر دست در دست هم نهمیم. به جای چشم انتظار شفقت «سرمایه‌داری خوب» بودن!! قدرت پیکار متحد خود را وارد میدان سازیم. این قدرت را شورایی و ضدسرمایه‌داری متحد گردانیم. قدرت متحد و متشکل شورایی خود را همه جا به حمایت از مبارزات جاری هم‌زنجیران در تیر کنیم و به قلب سرمایه شلیک نماییم. وقتی کارگران عسلویه دست به اعتراض می‌زنند. در کنار

آنها قرار گیریم. زمانی که صدها هزار کارگر معلم کار را تعطیل و خواستار افزایش دستمزد می‌گردند، به یاری آنها بشتابیم. تمامی امکانات یک زندگی هزاران بار بهتر از کارگر اروپایی در همین جا هر روز توسط ما تولید می‌شود. معضل این است که سرمایه‌داری کل حاصل کار ما را سرمایه و باز هم سرمایه خود می‌سازد. برای اینکه وضعیت موجود را سقف بشکافیم و دگرگون سازیم مبارزه، سازمانیابی شورایی ضد سرمایه‌داری مبارزات و اعمال قدرت متحد شورایی علیه سرمایه تنها راه است.

مزدک کوهکن

مرداد ۱۳۹۵

ما کارگریم، فروشندگان نیروی کار

سالهاست هنگام نام بردن از کارگر و گفتگو حول موضوعات کارگری، تصویر مردی با موهای ژولیده، دستانی آغشته به روغن، لباسی ژنده و چهره‌ای عبوس و درهم شکسته با چکش یا آجاری در دستان پینه‌بسته در ذهنمان تداعی می‌شود. این تصویر دور از واقعیت زندگی کارگری نیست ولی قطعاً تمام آن هم نخواهد بود. صورت در هم شکسته، از رنج و مشقتی حکایت می‌کند که طی سالیان طولانی کار مزدی، تحت بدترین شرایط زیستی بر وی رفته است. عبوس و گرفته است چرا که می‌داند هستی جهان از اوست و در عین حال خود او از هستی ساقط. حق دخالتگری در هیچ عرصه‌ای از کار و زندگی خود را ندارد. تولیدکننده رفاه اوست لیکن تولیدات او، رفاهی در زندگی برایش به بار نیاورده است. هر روز سخت‌تر از دیروز و هر سال فلاکت‌بار تر از سال گذشته، زندگی که نه روزمرگی کرده است. اما تمام زندگی کارگری در قالبی که به تصویر کشیدیم خلاصه نمی‌شود. بنیان جامعه سرمایه‌داری که بر رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار استوار است، طبعاً انسانهای بسیار دیگری را غیر از آنچه در بالا آمد شامل می‌شود. کارگر بودن با جنسیت، ژولیدگی و یا پینه‌دستان، کار خوب و بد تعریف نمی‌شود. انسانی که برای تامین معاش راهی جز فروش نیروی کار و به عبارتی بردگی مزدی ندارد و محصول تولیدی خود را اعم از مادی یا معنوی به سرمایه‌دار می‌فروشد کارگر است. آموزگار یا استادی که ساعت‌ها و سال‌های عمر خویش را با تدریس سپری کرده از زمره‌ی همین فروشندگان نیروی کار است. پرستاران با همان لباس سفید آراسته و حتی بسیاری از پزشکان نیز خارج از حوزه فروشندگان نیروی کار نیستند. بر اساس آمار رسمی حدود ۷۰٪ از اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها به صورت حق‌التدریسی مشغول به کارند. تعدادی از دانشجویان به خصوص در مقطع کارشناسی ارشد در تدریس و ترجمه متون به کمک استادان می‌آیند ولی نامشان هیچ‌کجا نیست. تولید آنها مقاله، کتاب و پایان‌نامه در کارخانه‌ای به نام

دانشگاه است. همه چیز به نام علم تمام می‌شود در حالیکه ذکر نمی‌شود چرخ این تولید را چه کسی به گردش در می‌آورد. دانشگاه را تنها از منظر تولید علم، کارخانه ننامیدیم. دانشگاه‌ها تولید دیگری نیز دارند: ارتش بیکاران، بیکارانی که قبلاً بی‌سواد و اکنون عموماً دارای تحصیلات دانشگاهی‌اند. تلاش جنون‌آسا برای افزایش سود و انباشت بیشتر، ذات نظام سرمایه‌داری است. و این موضوع آن را مجبور می‌سازد تا با تکیه بر علم و فن‌آوری‌های نوین بارآوری کار را افزوده و بدین وسیله بخشی از نیازهای خود را مرتفع کند. دانشگاه و مراکز تحقیقی این وظیفه مهم را برای سرمایه‌داری انجام می‌دهند. در ادبیات اقتصاد سیاسی به کارگرانی که در کارخانجات با تولید مستقیم کالا در چرخه اقتصاد سرمایه‌داری اشتغال دارند کارگر مولد می‌گویند که کار این گروه از کارگران منشا تولید مستقیم ارزش اضافی است که این یکی به نوبه خود مولد سود است و در نهایت انباشت بیشتر سرمایه را در پی خواهد داشت. در کنار کارگران مولد، توده عظیمی از کارگران وجود دارند که مستقیم در تولید ارزش اضافی نقش نداشته لیکن در معادله خرید و فروش نیروی کار، فروشنندگان نیروی کارند و کار آنها از ملزومات تولید ارزش اضافی است. در این خصوص نگاهی می‌اندازیم به نظریه‌ای که از دیرباز از سوی محافل بورژوازی تدوین و توسط رسانه‌های آن تبلیغ گردیده‌است. سعی بورژوازی همیشه بر آن بوده و هست که طبقه کارگر را از طبقه‌ای واحد به پیکره‌ای از هم گسیخته تبدیل کند و موجد پراکندگی آن گردد. کارگر را تنها در کارخانه و پشت دستگاه دیدن، یعنی بخش عظیمی از انسان‌هایی را که نیروی کارشان کالا است و جز آن کالایی برای فروش ندارند را از هم طبقه‌ای‌های خود جدا کردن. این نظریه عملاً چشم خود را بر استعمار این گروه از کارگران توسط سرمایه می‌بندد. این دیدگاه در ادامه چاره‌ای ندارد جز اینکه برای این بخش وسیع انسانها عنوانی جعلی تحت نام "طبقه متوسط" بسازد و از آنجا که تلاشش برای اینکه سرمایه‌ای برای این توده بی‌شکل پادرها بسازد، ناموفق است و از سوی دیگر دستان پینه‌نسته و تن‌پوش آراسته آنان نیز مانع از کارگر بودن آنهاست، لاجرم این بخش عظیم انسانی را به درجه "طبقه متوسط" مفتخر می‌کند که طبقه کارگر لیاقت آن را دارد که در جنبش‌های اجتماعی هم پیمان وی باشد! اما حقیقت به گونه دیگریست. تاریخ

جدا از اینکه نظریه پردازان، فلاسفه و اقتصاددانان چگونه می‌اندیشند، مهر حقیقت و قانونمندی خود را بر لحظه لحظه زندگی اجتماعی کوبانده است. قوانین سرمایه‌داری سال‌هاست که بر اقصی نقاط کره زمین مسلط گشته و بن‌مایه‌ی شخصیت اجتماعی خود یعنی کار مزدی را بر تمام جوامع بشری به هر میزان از رشد صنعتی حاکم گردانیده است. در جهان امروز و در مصاف کار و سرمایه، انسانها یا متعلق به اردوگاه عظیم کارند و جزیی از طبقه کارگر جهانی و یا صاحبان سرمایه‌اند و عمله و اکره آن. آنچه که به عنوان مجعول "طبقه متوسط" نامگذاری شده، در واقع امر و در سیلان زندگی اجتماعی و کوران مبارزات طبقاتی چیزی نیست مگر کارگران مزدی در قالب معلمان، پرستاران، دانشجویان، استادان و هر آن کس که برای گذران زندگیش چیزی جز نیروی کارش را ندارد که به فروش برساند و یا به قطب سرمایه تعلق دارد. بدیهی است سرمایه، عوامل و ابزارهای خاصی برای تحکیم و چفت و بست مبانی ایدئولوژیک خود داراست. تلاشگرانی که سرمایه را به عنوان نظامی پایدار و تغییرناپذیر در عرصه‌های اجتماعی، حقوقی، نظامی و تمامی رهنمای ایدئولوژیک توجیه و یاری می‌کنند. نمایندگان پارلمان‌های بورژوازی، پلیس سیاسی، شکنجه‌گران، مدیران و مزدورانی که سرمایه در راستای تلاش برای بقای خود بخشی از سود حاصل از کار کارگران را صرف حفظ و صیانت از آنان می‌کند از این گروهند. از مبرمترین وظایف ما کارگران، مقابله با نظراتی است که آگاهانه سعی در پراکنده کردن و بخش بخش کردن ما را دارند. ما طبقه‌ای واحدیم. ما فروشنندگان نیروی کار، همگان کارگریم. قدرت ما در اتحاد و یکی بودن ماست. با بر پایی شوراهای کارگری که ابزار ما در بدست آوردن مطالبات انسانی‌مان و نیز آموزشگاهی جهت آموختن شیوه‌های لازم برای زندگی انسانی پسا سرمایه‌داری است مبارزاتمان را سازمان داده و نبرد علیه سرمایه را تا پارگی زنجیرهای دست و پایمان به فرجام رسانیم.

پرویز همراه

مرداد ۱۳۹۵

جنبش کارگران آموزش

توده وسیع کارگران آموزشی (معلمان) در طول سال‌های اخیر، بارها برای گرفتن مطالبات خود دست به مبارزه زده‌اند. مبارزات آن‌ها در یک تقسیم‌بندی کلی، دو حالت متفاوت داشته است. قصد پیش کشیدن یک بحث تفصیلی در این زمینه را نداریم. دو شکل مبارزه این کارگران به اختصار عبارت بوده است از:

۱. به قدرت خویش اتکا نموده‌اند و این قدرت را هر چند سازمان‌نیافته، فاقد افق و بدون پیوند با جنبش جاری توده‌های دیگر طبقه خویش در مقابل قدرت سرمایه‌داری و دولت سرمایه به صف نموده‌اند. اعلام اعتصاب کرده‌اند. مدارس سراسر کشور را تعطیل نموده‌اند، از خانواده‌های دانش‌آموزان که اکثریت آنها هم زنجیران و افراد طبقه خودشان بوده‌اند خواستار کمک و همراهی شده‌اند. بر خواست‌های خویش اصرار ورزیده‌اند و در مقابل تهاجمات وحشیانه دولت سرمایه‌داری، در مقابل دستگیری‌ها، شکنجه شدن‌ها، احکام طولانی مدت زندان و نوع این‌ها دست به مقاومت زده‌اند.

۲. بر عکس مورد بالا به شکل زیبوانه‌ای بر روی قدرت عظیم و تاریخ‌ساز خود و طبقه خود خط کشیده‌اند. توسل به این قدرت را راهکار مبارزه و ضامن هر میزان پیروزی خود ندیده‌اند. به آستان دولتمردان سرمایه تمسک جسته‌اند. بساط نیاز و التماس در بارگاه قدرت این یا آن جناح ارتجاع هار بورژوازی پهن کرده‌اند. با تلسکوپ‌های عاریتی دروغین پوشالی در جستجوی یافتن تفاوت‌های موهوم و گمراه‌ساز این جناح‌ها با هم افتاده‌اند. به تئوری فصاحت بار و بسیار کثیف بد و بدتر و بدترین و گزینش یکی از آنها در مقابل اشکال دیگر روی نهاده‌اند. در یک کلام قدرت مبارزه طبقاتی خود را در قبرستان توهم به حکومتگران و سرمایه‌داران حاکم یا اپوزیسیون دفن کرده‌اند و از حکام سرمایه خواستار اجابت تمنیات و تحقق مطالبات خود شده‌اند.

دو شکل مبارزه بالا با هم تفاوت‌های بسیار بنیادی و ماهوی دارد. اولی حتی در نازل‌ترین سطح هم رویش جوانه‌های شاخ و برگ مبارزه طبقاتی است. اما دومی کاملاً بالعکس نابودی قدرت جنگ و ستیز طبقاتی خویش با دست خود به نفع طبقه سرمایه‌دار و نظام بشرستیز بردگی مزدی است. درست به همین دلیل اولی ولو افتان و خیزان و ملامت‌آمیز از کاستی‌ها باز هم سراسر اندام سرمایه‌داران و دولت آنها را به لرزه می‌اندازد. دومی کاملاً معکوس نه فقط هیچ ترس و واهمه‌ای برای هیچ صاحب سرمایه و دولتمردی پدید نمی‌آورد که خیال آن‌ها را از همه لحاظ آسوده و تخت می‌سازد. اطمینان حاصل می‌کنند که با موجودات بسیار زبون و مستأصل و مفلوکی مواجه هستند.

بند، بند تاریخ مبارزات توده‌های کارگر جهان، از جمله کارگران آموزش و پرورش با وضوح بیش از حد بانگ می‌زند که آنان فقط در شرایطی و هنگامی موفق به تحمیل خواسته‌های خود بر دولت سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار شده‌اند که شکل نخست کارزار را برگزیده‌اند. این بدیهی‌ترین بدیهیات است. همین تاریخ با همین صراحت و شفافیت فریاد می‌زند که شکل دوم نه فقط دستاوردی نداشته است که شکست و ناکامی تنها محصولش بوده است. دلیل این امر روشن‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد. چرا سرمایه‌داران و دولت آنها باید به کاهش ریالی اضافه‌ارزش‌های خود به نفع افزایش مزد کارگران رضایت دهند در حالی که هیچ قدرتی آنها را، پروسه تولید سود را و چرخه بازتولید سرمایه را تهدید نمی‌کند؟! نهادهای قدرت و حاکمیت سرمایه باید کمترین شعور طبقه خویش را نداشته باشند تا مرتکب چنین اشتباهی گردند. بورژوازی به حکم موقعیت تاریخی و طبقاتی خود نیرویی از بیخ و بن وارونه‌پندار، متحجر و دارای شعور و ذهنیتی علیل است. اما همه این وارونه‌بینی‌ها، انجماد و معلولیت شعور، اتفاقاً همگن و همساز بیشترین توان چاره‌اندیشی برای افزایش هر چه انبوه‌تر سودها و سرمایه‌ها است. این طبقه و دولتش مصالح بقای سرمایه را بسیار خوب می‌فهمند و مادام که با قدرت پیکار کارگران دنیا، هر بخش این کارگران مواجه نیستند، هیچ دلیلی برای هیچ میزان عقب‌نشینی و تسلیم در مقابل هیچ خواست توده کارگر نمی‌بینند. جنبش کارگران آموزشی ایران از آغاز همه‌گمراه رفتن‌ها و کاستی‌های کل جنبش کارگری را با خود داشته است اما سوای این‌ها، غلط‌اندیشی‌ها و برهوت پیمودن‌های مضاعفی را هم

با خود حمل می‌نموده است. این بخش از اشکالات و کاستی‌های مبارزات کارگران آموزشی را می‌توان به شرح زیر تلخیص و جمع بندی کرد.

الف) معلمان در دوره‌های مختلف بسیار بیشتر از سایر بخش‌های طبقه خود غرق راه حل‌های رفرمیستی راست بوده‌اند. در همین راستا بسیار کمتر از هم‌زنجیران خود در حوزه‌های دیگر دست به کار اتکاء به قدرت کارزار طبقه خویش شده‌اند. عریضه نگاری، طومار پردازی، توسل به مجلس و دولت و وزیر و «شخص اول» و این گونه بی‌راه‌ها رفتن‌ها، تاریخاً در میان آنان غوغا می‌کرده است. شمار اعتصابات سراسری و بزرگ کارگران آموزش در طول صد و چندین سال که نظر اندازیم هیچ‌بالا نیست. مقایسه ارقام آن با آنچه کارگران در بخش دیگر نموده‌اند برای اثبات صحت این ادعا کاملاً گویا است. حتماً گفته خواهد شد که وضع دستمزد کارگران این حوزه، از حوزه‌های دیگر بهتر بوده است و همین امر دلیل نازل‌تر بودن میزان اعتصابات آنها را توضیح می‌دهد. این سخن دو ایراد اساسی دارد. اول اینکه وضعیت دستمزد و معیشت معلمان حتی اگر بپذیریم وضعیت اندک بهتری در قیاس با سایر توده‌های کارگر دارند، در همه دوره‌ها و خیم بوده است. آوازه مزد نازل و بی‌مسکنی و فقر و بدهکاری و زندگی بی‌سر و سامان این جمعیت کثیر کارگر همواره همه گوش‌ها را پر می‌کرده است. دوم آنکه نفس اندکی بهبود در میزان مزد و زندگی کارگران به هیچ وجه دلیل واقعی افت مبارزات آنها را تعیین نمی‌کند. توده کارگر اگر در میدان پیکار باشند، اگر با سر آگاه به موقعیت خود در نظام بردگی مزدی نظر اندازند و اگر توان پیکار در خود بینند هر اندازه بهبود در هر قلمرو زندگی خود را سکوی خیزشی برای کارزار نیرومندتر علیه سرمایه می‌سازند. افت مبارزات معلمان در قیاس با سایر بخش‌های طبقه کارگر، در دوره‌های مختلف نه ناشی از وضع بهتر معیشت و مزد آنها که فقط محصول غوطه‌وری بیشتر و حادثر آنها در رفرمیسم راست بوده است.

ب) یک فاجعه دامنگیر کارگران آموزشی به ویژه در دوره‌های پیش این بوده است که بسیاری از آنها و شاید هم اکثریت غالب این جمعیت، خود را کارگر نمی‌دیدند! و شاید هنوز هم نمی‌بینند! نوعی نگاه منحنط و ارتجاعی که بورژوازی به شکل‌های مختلف و از راه‌های گوناگون به فضای فکر و شعور آنان پمپاژ می‌کرده است و امروز بیش از هر زمان دیگری

پمپاژ می‌کند. این ذات بورژوازی است که واقعیت وجود توده‌های کارگر را به مثابه یک طبقه اجتماعی، به مثابه طبقه‌ای ضد سرمایه و دارای ظرفیت نابودسازی نظام سرمایه‌داری انکار می‌نماید. از منظر بورژوازی همه «مردم» و «ملت» و «شهروند» و این نوع مهملات هستند، طبقات وجود ندارند، مبارزه طبقاتی نیز نباید وجود داشته باشد. سرمایه‌داران و دولت آنها نماینده همگان هستند!! و لیست طولی از این تحمیق‌پردازی‌ها که همه با آن آشنا هستیم. اساس کار سرمایه و نمایندگان فکری و سیاسی‌اش این است و وقتی که چنین است هر اندازه که طبقه کارگر محدودتر، با طول و عرض کمتر، محقرتر و ناپیداتر نمایانده شود طبیعتاً بورژوازی به هدف خود نزدیک‌تر شده است. دولتمردان و متفکران این طبقه در روزگار ما زمین و آسمان را از لفظ «طبقه متوسط» پر نموده‌اند. همه این‌ها عوام‌فریبی و شستشوی مغزی انسان‌ها برای خط کشیدن بر روی وجود طبقه کارگر و قدرت عظیم تاریخ‌ساز آن است. القاء اینکه معلمان کارگر نیستند هم جزء تفکیک ناپذیری از همین ترفند سرمایه و طبقه سرمایه‌دار است. معضل اساسی آنست که بدبختانه بخش وسیعی از کارگران آموزشی خودشان هم این وارونه بافی صاحبان سرمایه را دامن زده و خود را از بدنه طبقه خویش قیچی کرده‌اند. کارگر بودن را عیب پنداشته و با ارتجاع بورژوازی همداستان شده‌اند که راستی، راستی کارگر نیستند! حادثه‌ای که ضربه‌ای مهلک بر پیکر پیکار طبقاتی توده‌های کارگر از جمله معلمان وارد ساخته است. رویکرد ضدسرمایه‌داری از دهه‌ها پیش کارزار وسیعی را علیه این توهم پراکنی نمایندگان فکری سرمایه آغاز نموده و پیش برده است. در سال‌های اخیر این کارزار کم یا بیش نتیجه داده است. امروز شمار معلمانی که خود را کارگر و آحاد طبقه کارگر می‌دانند از همیشه بیشتر است.

ج) کارگران آموزش بسیار کمتر از هر بخش دیگر طبقه خویش به حمایت از مبارزات توده‌های کارگر در حوزه‌های دیگر روی نهاده‌اند. آن‌ها به طور معمول از پشتیبانی وسیع هم‌زنجیران در غالب اعتراضات خود در دوره‌های مختلف برخوردار بوده‌اند، اما به ندرت صدای خویش را به حمایت از کارگران دیگر بلند کرده‌اند. چیزی که بسیار جای تأسف دارد. این واقعیتی است که از دیرباز شاهد آن بوده‌ایم. در شروع دهه ۴۰ خورشیدی اعتصاب سراسری معلمان مورد حمایت گسترده خانواده‌های کارگری قرار گرفت. این کارگران در مقام

والدین دانش‌آموزان تا هر کجا که توان داشتند با مبارزات آن روز توده معلمان همدلی کردند. در سال‌های اخیر این حمایت‌ها وجود داشته است. در حالی که رویه متقابل آن هیچ درخششی نداشته است.

سخن را کوتاه کنیم. کارگران آموزش باید بدانند که با عریضه نگاری و آویختن به دولتمردان سرمایه هیچ کاری از پیش نخواهند برد، هیچ حق و حقوقی به دست نخواهند آورد، حتی هیچ گرهی از کوه معضلات معیشتی خویش باز نخواهند نمود. تحمیل هر خواسته حتی ساده‌ترین مطالبات بر دولت سرمایه نیازمند قدرت متحد و متشکل ضدسرمایه‌داری است. معلمان کارگر باید بسیار خوب بدانند آنچه ننگ است نه تعلق طبقاتی آن‌ها به بردگان مزدی سرمایه که تن دادن فاجعه‌بارشان به قبول توهمات ویرانگر ساخته و پرداخته بورژوازی است. آنچه مایه ننگ است نه کارگر بودن که قبول ماندگاری جامعه طبقاتی و استثمارشونده و استثمارگر بودن است. راه نجات آنها نیز نه وصله و پینه کردن خود به پدیده افسانه‌ای ابتدال‌آمیزی به نام «طبقه متوسط» که دادن دست اتحاد و وحدت با طبقه خویش است و بالاخره آن‌ها باید با سر هوشیار به این واقعیت چشم‌دوزند که برای رهایی از وضعیت موجود فقط یک راه دارند. باید دست در دست کل توده‌های طبقه خود وارد کارزار جدی سرنوشت‌ساز علیه سرمایه شوند. کارگران آموزش بخش بسیار تعیین‌کننده و اثرگذاری از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. سنگری که می‌توانند علیه سرمایه بکشایند به اندازه کافی کوبنده و توفنده است. همراهی، هم‌رزمی و همپوندی زلال طبقاتی آنها با کل توده کارگر و شرکت فعال آنان در سازمانیابی سراسری شورایی ضدسرمایه‌داری می‌تواند کمک بسیار تعیین‌کننده‌ای به توفانی شدن جنبش کارگری علیه سرمایه، به تشکیل یابی توده کارگر، به تشکیل صف نیرومند طبقاتی کارگران در مقابل بورژوازی و به تقویت هر چه بیشتر قطب قدرت طبقه کارگر در برابر طبقه سرمایه‌دار باشد.

سروش زراعتیان

مرداد ۱۳۹۵

مبارزات معلمان و نقش آن در جنبش کارگری چین

یکی از نیروهای کارگری به خوبی سازمان یافته در چین، معلمان هستند که طی چند سال گذشته اعتصاباتاتی را سازمان دادند که با موفقیت همراه بود. معلمان ۲ درصد نیروی کار چین را تشکیل می دهند اما سهم آن ها در مبارزات کارگری و اعتصابات ۴ درصد است؛ یعنی فراتر از سهم خود از نظر تعداد در مبارزه فعالند. ۱۳/۵ میلیون معلم تمام وقت در چین وجود دارد که شامل ۱/۸ میلیون معلم پیش دبستانی، ۳/۵ میلیون معلم راهنمایی و ۲/۵ میلیون معلم دبیرستانی و فنی حرفه ای است (آمار مربوط به سال ۲۰۱۴ است). معلمان سیستم دولتی حقوق پایه را دریافت می کنند که شامل بیمه های بهداشتی، بازنشستگی، بن و سوبسید است. اما وضعیت معلمان خارج از سیستم دولت مرکزی و به ویژه در بخش خصوصی بسیار ناگوارتر است (این تفاوت ها در روابط سرمایه داری همه جا حتی در یک حوزه تولید و خدمات دیده می شود زیرا این سیستم بر مبنای رقابت و اختلاف بنا شده است). بدترین وضعیت را معلمان پیش دبستانی خصوصی دارند. یک مطالعه نشان داد که یک سوم این معلمان در فکر خروج از این شغل بودند. بعضی از معلمان مدارس روستایی روزانه تا ۱۲ ساعت کار می کنند. متوسط دستمزد یک معلم روستایی در ماه در منطقه ای جیلین ۲۵۰۰ یوآن (حدود ۳۸۰ دلار) است. در سیستم دولتی چین معلمان دارای یک اتحادیه سراسری هستند که پل بین حزب کمونیست چین و معلمان است و سیاست های دولت چین را در رابطه با معلمان به پیش می برد. بنابراین اتحادیه ی معلمان چین در خدمت دولت است و نه نماینده کارگران بخش آموزش. در سایر کشورهای سرمایه داری کارگران در مقابل سرمایه داران منفرد یا کنسرن ها و غیره اند و در چین در مقابل دولتند. اما اتحادیه ها در هر دو حال نقش واسطه را بازی می کنند.

بعد از انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۸۶ رفرم هایی در زمینه آموزش انجام یافت. طی این تغییرات، تحصیلات ۹ ساله اجباری برای همه کودکان لازم التحصیل مقرر شد که شامل

۶ سال آموزش ابتدایی و ۳ سال آموزش میانی بود. یکباره میلیون‌ها کودک به مدرسه راه یافتند در حالی که برای آموزش دهندگان آن‌ها یعنی معلمان قبلاً فکر نشده بود. معلم به اندازه کافی وجود نداشت. این کمبود به ویژه در مناطق روستایی و دور افتاده مشکلات فراوانی ایجاد کرد. حکومت‌های محلی مشکل را با جذب افرادی حل کردند که کیفیت لازم برای این کار را نداشتند و به معلمان کمون معروف شدند. این ارزانترین آلترناتیو برای کمبود معلم بود. تعداد این معلمان به دلیل کثرت دانش‌آموزان چنان به سرعت بالا رفت که به ستون فقرات سیستم آموزشی روستاها تبدیل شدند. به این طریق سیستم آموزشی به صورت سلسله مراتبی درآمد. این سیستم دوگانه‌ی معلمی در مدارس چین علی‌رغم کوشش دولت مرکزی برای جذب معلمان به سیستم دولتی با مقاومت حکومت‌های محلی به خاطر این که مجرای فساد مالی را می‌بست پیش رفت. طبق قانون، حقوق پایه‌ی آن‌ها می‌باید با سایر کارمندان دولت که هم رده‌ی آن‌ها بودند یکسان باشد. اما به جز در شهرهای بزرگ دستمزد معلمان از این قانون تبعیت نمی‌کرد بلکه حکومت‌های محلی مقررات خاص خود را داشتند. سواى این مقررات، مدیران مدارس نیز در آن اعمال نفوذ می‌کردند. به این طریق بعد از تصویب قانون به مدت بیست سال معلمان ابتدایی و میانی (مثل دوره راهنمایی تحصیلی در ایران) نه تنها دستمزد برابر نمی‌گرفتند بلکه پایین‌ترین دستمزد کارمندان دولتی را دریافت می‌کردند. این شرایط در تداوم خویش در سال ۲۰۰۸ به انفجار انجامید. اعتراضات و اعتصابات معلمی سراسر چین را به حرکت درآورد و دولت را مجبور کرد که در سیاست پرداخت‌هایش تجدید نظر کند و آن را اصلاح نماید. این تغییرات شکاف دستمزدی را اندکی کم‌تر کرد اما از بین نبرد. با خود مشکلات دیگری را ایجاد کرد که سوء استفاده‌ی مدیران مدارس بود زیرا آنان بودند که در توزیع بودجه داده شده به مدرسه تصمیم‌گیری می‌کردند. بخش اعظم بودجه با فساد مالی موجود بلعیده می‌شد و بخش ناچیزی به معلمان اختصاص می‌یافت. در این قسمت نیز معلمان نزدیک به مدیران و مجری دستورات، سهم بیشتری داشتند.

مانند تمامی مبارزات کارگری محور اعتصابات و اعتراضات نه رقابت بین کارگران بر سر دستمزد بیشتر بلکه مباره بر مبنای محور اصلی خود یعنی کارمزدی و سرمایه است به همین دلیل دوباره در سال ۲۰۱۰ اعتراضات و اعتصابات معلمان علیه سرمایه اوج گرفت. اعتصابات از کودکانستان تا به دانشگاه کشیده شد. در فاصله ی دو سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵ تعداد اعتصابات معلمان، ثبت شده در نقشه اعتصابات چین، به ۱۶۸ مورد رسید. قابل ذکر است که در این نقشه، اعتصابات ثبت می شود که در رسانه های عمومی یا اجتماعی مطرح می شوند و تنها ۱۵ درصد اعتصابات را در بر دارند. در این جا نیز مثل ایران رهبران اعتصاب دستگیر می شوند. وکلایشان دستگیر می شوند و سازمان هایی که از آنها حمایت می کنند مورد فشار قرار می گیرند و مرعوب می شوند. اعتصاب ممکن است توسط یک معلم آغاز شود اما به سرعت گسترش می یابد و از مدرسه می گذرد و به سایر مدارس در منطقه و منطقه های مجاور و شهرهای مختلف می رسد. در یک مورد در نوامبر ۲۰۱۴ معلمی با ارسال درخواستی (Petition) اینترنتی تقاضای حمایت کرد. طی یک هفته اعتصاب به ۲۰ هزار معلم دیگر راه برد. این اعتصاب معروف شد و حمایت جهانی کسب کرد. در جولای ۲۰۱۵ صدها معلم سطح ابتدایی و راهنمایی در یک ساختمان دولتی در فوشون در اعتراض به وضعیت شغلی خود گرد هم آمدند. آنها برای سازمان یابی از دو ابزار اینترنتی WeChat و QQgraps استفاده کردند تا به همکاران خود اطلاع دهند که ساعت ۸ صبح در آن جا جمع شوند و به دلیل گرمای هوا چتر و آب هم بیاورند. اعتصابات در فاصله ی سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ به طور مداوم در شهرهای مختلف و ایالت مختلف ادامه داشت و هر جا موفقیت هایی را کسب کرد تا حدی که دستمزد را در مواردی از ۷۰۰ به ۳۰۰۰ یوآن ارتقا داد. چنان که آمد، اعتصاب از یک معلم یا از یک مدرسه شروع می شد و به مدارس و مناطق دیگر و شهرهای دیگر می رسید و ادامه می یافت و به ده ها هزار نفر می رسید. در بعضی مناطق اعلام می شد که اعتصاب چند روزه است و چه خواسته هایی دارد. این خواسته ها شامل این موارد است: دستمزد بالاتر، قطع اضافه کاری های اجباری بدون دستمزد، دستمزد اضافه کاری های قبلی تاکنون پرداخت نشده، برقراری دستمزد

یکسان با سایر کارمندان، برخورداری از تامین اجتماعی و بیمه‌های مختلف بهداشتی و بازنشستگی و غیره و حذف سیستم نمره‌دهی که توسط مدیران انجام می‌گیرد. هنگامی که مسئولان قول رسیدگی و توجه به خواسته‌ها و بهبود شرایط را می‌دادند اما به سرعت پاسخ نمی‌دادند یا ناقص اجرا می‌کردند معلمان دوباره به پا می‌خواستند و مبارزه را ادامه می‌دادند.* آن‌ها خواهان مذاکره رویاروی می‌شدند که عبارت بود از حضور مسئولان در جمع و پاسخ‌گویی علنی، نه مذاکره پشت درهای بسته بدون حضور آن‌ها با نمایندگان که بیانگر خواست و نیت آن‌ها نبودند. معلمان معترض، مدارس و کالج‌ها را ماشین تولید پول نامگذاری کرده‌اند.

گرچه هنوز معلمان چین دور از آن هستند که به کار جمعی سازمان یافته شورایی پردازند اما چون می‌خواهند به طور مداوم برای حقوق قانونی خود، بهبود شرایط کار و تامین اجتماعی فعلی و آینده خود، در مقابل حکومت محلی و مدیران مدارس که جزو بوروکراسی حاکم‌اند به پا خیزند و مقاومت و مبارزه کنند به سرعت حرکت‌شان بدون سازمان‌یابی قبلی گسترده‌تر می‌شود. همین امر بیانگر پتانسیل نهفته در آن‌ها برای کار سراسری است.

مبارزات معلمان (کارگران بخش آموزش) چین را می‌توان چنین جمع بندی کرد:

مزایا

- درک خوبی از حقوق قانونی خود دارند و می‌توانند لیستی از مطالبات خود را ارائه دهند.

- از همدیگر حمایت می‌کنند و به سرعت برای احقاق حقوق خود گرد می‌آیند.

- به خوبی از امکانات تکنولوژیک موجود برای رساندن صدای خود به همکاران و سایرین استفاده می‌کنند.

- پشتکار دارند و دنبال کار را رها نمی‌کنند.

- سعی می‌کنند به طور فردی هم در مساله دخالت کنند و مبارزه را وظیفه نمایندگان نمی‌دانند.

- رابطه خوبی با دانش‌آموزان و اولیا دارند و به جز موارد ناچیز مورد حمایت آن‌ها قرار می‌گیرند.

- با تعداد ۱۳/۵ میلیونی خود، اعتصابات آن‌ها نقش مهمی در جنبش کارگری بازی می‌کند.

- در همه جا چرخ تولید سود سرمایه را متوقف می‌نمایند و به این ترتیب جنبشی با ماهیت ضدیت مستقیم با سرمایه‌اند.

- این جنبش حکایت از تکامل از یک جنبش محدود، به یک حرکت سیاسی دارد.

معایب

- هنوز نتوانسته‌اند رابطه بین خود را به مدارج بالاتری سازمان دهند و به صورت شوراهای محلی و منطقه‌ای سراسری دارای کارکرد استوار آحاد کارگران بخش صنعت آموزش در بیاورند.

- نتوانسته‌اند تا آنجا که از گزارشات درک می‌شود با سایر بخش‌های کارگری، به غیر از بخش آموزش، رابطه برقرار کنند و از حمایت آن‌ها برخوردار شوند.

منبع: بولتن اخبار کارگری چین Clb.org

نوشین کوشنده

مرداد ۱۳۹۵

* مطالبه بالا رفتن دستمزد در فاصله ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵ بالاترین فراوانی را با ۴۰ درصد در اعتراضات جمعی داشت که در سطحی بسیار بالاتر از سایر بخش‌های کارگری قرار داشت. به عنوان مثال این مطالبه در همین دوره در اعتصابات و اعتراضات کارگران کارخانه، تنها ۸ درصد کل مطالبات بود.

نگاهی به مقطعی از مبارزات کارگران در عسلویه

نوشته پیش رو توضیح مختصری است در مورد مقطعی از مبارزات کارگران بخش ابزار دقیق پالایشگاه‌های منطقه عسلویه که در گفت و گو با یکی از فعالین کارگری همان بخش تهیه شده است:

با بخشنامه رئیس‌جمهور دولت سرمایه‌داری ایران در سال ۱۳۹۰، بخش‌هایی از کارگران شاغل در ارگان‌های دولتی مشمول طرح تبدیل وضعیت قراردادی شدند. طرحی که ارگان‌های دولتی را موظف می‌کرد قراردادهای پیمانی و شرکتی کارگرانی که دارای صلاحیت ابلاغ شده توسط ادارات کارگزینی ارگان‌های مربوطه هستند را به قرارداد مستقیم با همان ارگان تبدیل کند. مدت کوتاهی پس از آغاز این تغییرات، کارگران تبدیل وضعیت شده دریافتند که شرایط جدید نه فقط هیچ میزان از مشکلات گریبانگیرشان را رفع نکرده که حتی دشواری‌های تازه‌ای را هم برایشان به بار آورده است. دستمزد پایه این کارگران به قدر زیادی کاهش پیدا کرد، بخشی از دستمزد آنان که زیر نام عیدی پرداخت می‌شد و به طور معمول معادل دو ماه مزد پایه بود، تا حد عیدی کارمندی کاهش یافت. هیچکدام از تسهیلات و امکانات کارگران دارای قرارداد با شرکت نفت هم به این جمعیت تعلق نگرفت.

به این ترتیب شرایط تازه‌ای ایجاد شد تا کارگران منطقه حول یک مطالبه مشترک، اعتراضات جدیدی را سازماندهی کنند. به تدریج هسته‌های شور و مشورت کارگری شکل گرفت و آتش کارزار مستمر و منظم توده کارگر علیه دسیسه دولت و مدیران سرمایه شعله‌ور گردید.

در بخش ابزار دقیق یکی از پالایشگاه‌ها، یک جمع ۴ نفره برای همراه کردن سایر کارگران و ساماندهی اعتراضات منظم شکل گرفت. یک برنامه و طرح اولیه نوشته شد. جلسات پی

در پی و صحبت‌های مفصلی با کارگران فعال در بخش‌های مختلف ابزار دقیق و پالایشگاه‌های دیگر برگزار شد. همزمان و البته اندک، اندک ارتباط این جمعیت با کارگران فعال حوزه‌های دیگر نیز توسعه یافت و محکم گردید. ظرف دو ماه یک جمع ۵۰ نفری حول این خواست و مطالبه به همفکری و چاره اندیشی پرداختند. مشکلات زیادی در همین مرحله از سرعت پیشبرد کار می‌کاهید. ارتباط و اعتماد میان بخش‌های مختلف پالایشگاه سخت انجام می‌گرفت و ملاقات با کارگران دیگر پالایشگاه‌ها به دلیل کنترل‌های امنیتی دشواری‌های زیادی تولید می‌کرد. در عسلویه برای اینکه کسی مهمانی را به اتاق خویش در خوابگاه ببرد، باید نامه تائید مدیر بخش را همراه داشته باشد. بسیاری از کارگران از ترس اخراج شدن، حاضر به همکاری با جمع اولیه نمی‌شدند. بعضی از نیروهای بومی، دوستان و خویشاوندان کارفرما و مدیران اگر بویی از این جریان‌ها می‌بردند، قطعاً گزارش می‌دادند و سرکوب حتمی همه تلاش‌ها حتی پیش از نطفه‌بندی موفق آنها را به دنبال می‌آورد. با همه اینها صحبت و همفکری کارگران فعال در بخش‌های ابزار دقیق پالایشگاه‌های مختلف عسلویه به صورت جدا و فرد به فرد ادامه یافت.

اولین اعتصاب کارگران بخش ابزار دقیق، در سال ۹۰ در یکی از پالایشگاه‌ها شکل گرفت و نزدیک به ۳۰ نفر در آن شرکت کردند. این اعتصاب در اعتراض به وضعیت غذا بود و سازمان‌دهندگان آن قصد داشتند میزان آمادگی عمومی کارگران برای مبارزه و مقاومت را بسنجند. اعتصاب چند ساعت ادامه داشت و در نهایت با پادرمیانی یا در واقع تهدیدات جدی رئیس بخش، کارگران به سر کار بازگشتند. اعتصاب دوم، سه ماه بعد اتفاق افتاد. کارگران دریافته بودند که مذاکره با کارفرما فایده‌ای ندارد. آنان در اعتراض به کاهشمزدها از رئیس کارگاه به حراست شکایت کردند. حراست دخالت کرد و تغییرات نسبتاً محسوسی در شرایط کار کارگران ایجاد شد.

کارگران به ویژه پس از این اعتصاب شروع به جمع‌بندی کردند. آنان دریافتند که با این تعداد اندک نمی‌توانند هیچ خواستی را به کارفرما تحمیل کنند و لاجرم باید با توان بیشتری وارد میدان کارزار شوند. هسته‌های مبارزه و مقاومت تازه‌ای در پالایشگاه‌های مختلف

شکل گرفت و شروع به بالیدن کرد. برگزاری جلسات و همفکری با دیگر جمع‌ها بیش از پیش دستور کار شد. در نتیجه این گفتگوها اعتصابات منظمی در ساعت‌های مشخصی در پالایشگاه‌های مختلف اتفاق افتاد. هر ماه دو تا سه اعتصاب رخ می‌داد و هر هفته جلسات منظمی برگزار می‌گردید. چند ماه گذشت و این اعتصابات و اعتراضات هم هیچ دستاورد چشمگیری به بار نیاورد.

در زمستان (۹۲) که کارفرما و مدیران سرمایه بیش از هر زمان دیگری از بروز اختلال در ساز و کار تامین گاز کشور هراس داشتند، یک اعتصاب دیگر سازماندهی شد. در این اعتصاب نزدیک به ۵۰۰ نفر شرکت کردند در حالی که شمار کارگران تغییر وضعیت یافته ناراضی و عاصی شاغل در بخش ابزار دقیق پالایشگاه‌ها حدود ۱۰۰۰ نفر بود. سیر حوادث نشان می‌داد که خیلی از کارگران رسمی، یا آنهایی که قرارداد مستقیم نداشتند، در اعتصاب شرکت نمی‌نمودند. اعتصاب اخیر در مقابل پالایشگاه دوم فازهای گازی ۲ و ۳ به وقوع پیوست. نیروهای حراست و اطلاعات شروع به تهدید کردند و برای ختم آن آماده سرکوب شدند اما کارگران ادامه دادند و بر تحقق خواست‌های خویش پای فشردند. رئیس مجتمع پارس جنوبی SPGC (حسنی) برای مذاکره با کارگران در محل اعتصاب حاضر شد. کارگران چند نماینده (از هر پالایشگاه یک نفر، مجموعاً پنج نفر) معرفی کردند. نمایندگان در دفتر رئیس حاضر شدند و پس از گفتگوها و چانه‌زنی‌ها نهایتاً با افزایش حقوقی معادل ۲۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان (بسته به نوع کار هر فرد) توافق گردید. این توافق چند ماهی استمرار داشت تا اینکه با پایان فصل زمستان و کاهش نیاز به گاز، همه چیز بر هم ریخت و همین افزایش حقوق هم ملغاً گردید. زنگنه وزیر نفت نظام سرمایه‌داری زیر بار قرارداد مستقیم نمی‌رفت. او این گونه قراردادها را مربوط به دوره قاسمی یا در واقع دوره‌های گذشته تاریخ می‌دید. از زاویه نگاه وی که زاویه نگاه کل نمایندگان سیاسی و فکری سرمایه‌داری است، آنچه مهم است سودآوری هر چه بیشتر سرمایه است. خورد و خوراک و دارو و جان کارگر و کودکان وی باید در آستان سود انبوه‌تر سرمایه قربانی گردد! زنگنه و دولتمردان سرمایه چنین کردند. شرایط کاری کارگران به همان درجه وخامت و مرگبار

بودن باقی ماند. عده‌ای از کارگران به صورت فردی در اداره کار حضور یافته و علیه مجتمع SPGC اقامه دعوا کردند. پس از ۶ ماه پیگیری، این شکایت‌ها هم به جایی نرسید. در این فاصله کارگران به همه مراکز قدرت دولت سرمایه‌داری از ریاست جمهوری گرفته تا نهاد رهبری و اطلاعات و حراست نامه نگاری کردند اما هیچ نتیجه‌ای نگرفتند. در نهایت مجبور شدند به وضعیت موجود تمکین کنند. ماجرا اما به همین جا محدود نمی‌ماند. شرایط بسیار سخت و طاقت‌فرسایی که این شرکت‌ها برای کارگران قرارداد مستقیم ایجاد کرده بودند، (مانند تغییر جایگاه شغلی و پست‌های پایین‌تر) بسیاری از آنها را مجبور کرد که از شرکت استعفا دهند. بسیاری از رهبران این اعتصابات در لیست سیاه (Black List) قرار گرفتند و نتوانستند در جای دیگری کار پیدا کنند. در اواخر سال ۹۳ ارتباطات خوبی میان کارگران ابراردقیق پالایشگاه‌های کشور شکل گرفت و اقدامات هماهنگی میان کارگران این پالایشگاه‌ها و پالایشگاه‌های ماهشهر، پارسیان، آبادان و مشهد برنامه‌ریزی و انجام شد اما نتیجه‌ای حاصل نشد جز اینکه همان کارگران تبدیل وضعیت شده، لباس کارگران رسمی را تن کردند!!!

چرا کارگران شکست خوردند و برای جلوگیری از شکست چه باید می‌کردند؟ در پیچ و خم مبارزات کارگران عسلیویه در طول سال‌های بالا، نقاط قوت بسیاری می‌بینیم، در همان حال که شاهد نقاط ضعف و کاستی‌های کاملاً بنیادی هستیم. همه شواهد بانگ می‌زنند که آنچه کارگران انجام دادند و آنچه بر سر مبارزاتشان رفت عمیقاً درس آموزند. بسیار لازم است که نکته، نکته رخداده‌ها و اکاوی گردد و درس‌های مهم این واکاوی‌ها در اختیار همه آحاد جنبش ما قرار گیرد. ما به سهم خود، به اندازه شناخت خویش و به اقتضای نوع نگاه و رویکرد ضدسرمایه‌داری خود این کار را انجام می‌دهیم. باشد که دیگران در تکمیل این جمع‌بندی‌ها، نقادی‌ها و درس‌آموزی‌ها، ما را یاری رسانند و با ما همراه شوند. پیش از هر چیز آنچه رخ داده است را به صورت زیر خلاصه می‌کنیم.

۱. چهار کارگر معترض با درک شرایط روز و تشخیص انفجاری بودن موقعیت تقابل توده کارگر با صاحبان سرمایه، آستین بالا می‌زنند، به گونه‌ای سنجیده راه می‌افتند تا نظر

توده کارگر منطقه را برای مبارزه متحد جلب کنند. این طبیعی‌ترین کار در پروسه رشد جنبش‌ها است. بر خلاف سران احزاب یا اتحادیه‌ها که می‌کوشند تا کارگران را به نهادهای خود آویزند در اینجا فعالان کارگری درون شرایط کار و زندگی و استثمار طبقه خویشند که راه می‌افتند و به سراغ توده هم زنجیر می‌روند.

۲. کارگران در متن جستجو، میزان آمادگی، جسارت، مطمئن بودن و توان مقاومت افراد را ارزیابی می‌کنند. با فعال‌ترین، جسورترین و آگاه‌ترین آن‌ها باب گفتگو باز می‌نمایند. حاصل این گفت و شنودها را دستمایه تحکیم روابط فیما بین می‌کنند.

۳. کارگران که دیگر شمار آنها از ۴ افزون شده و به ۵۰ رسیده است، ارتباط با همسنگران در بخش‌های دیگر نفت و گاز عسلیوه را برنامه کار خود می‌سازند. آنها در این زمینه نیز تا حدودی موفق پیش می‌روند.

۴. مطابق معمول خیل موانع و مشکلات بر سر راه سبز می‌شوند. کنترل‌های شدید امنیتی دولت سرمایه، ترس و وحشت کارگران از سرکوب رژیم و خطر بیکاری، وجود جاسوسان کارفرما در محیط کار از جمله این معضلات هستند.

۵. کارگران پیشرو باعزم مصمم و با قدرت تدبیر، این موانع را از سر راه بر می‌دارند. آنها خود را در آستانه شروع فاز بعدی کار یعنی آغاز اعتصاب و اعتراض و خیزش‌های جمعی می‌بینند. با این وجود به درستی و با درایت یک اعتصاب آزمایشی را دستور کار می‌سازند.

۶. در طول مدت بالا بر اساس برنامه‌ریزی‌های انجام گرفته از سوی کارگران دست اندر کار، توده کارگر و نمایندگان آنها مستمراً مطالبه محوری خود را با کارفرما و دولت سرمایه در میان می‌گذارند. این مذاکرات همان گونه که از پیش مشخص بود به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود و از این طریق بی نتیجه بودن مذاکرات برای غالب کارگران روشن می‌گردد.

۷. اعتصاب دوم با کسب موفقیت‌های جزئی پایان می‌یابد. جمعیت قابل توجهی از کارگران آماده استمرار مبارزه و اعتصاب می‌شوند. آنان هر چند وقت یکبار چرخ تولید را از کار می‌اندازند اما باز هم هیچ موفقیت چشمگیری به دست نمی‌آورند. روند اوضاع

جمع‌بندی مبارزات را اجتناب ناپذیر می‌کند و درس همه واکاوی فعالیت‌های چند ساله آن می‌گردد که باید نیروی بیشتری وارد میدان مبارزه شود.

به نظر ما موارد بالا در همان حال که حاوی جنبه‌های مثبت هستند، ضعف‌ها و گمراهه رفتن‌های سرنوشت‌سازی را همراه دارند. اهم این ضعف‌ها و بی‌راهه رفتن‌ها عبارتند از:

۱. کارگران عسلیویه به هیچ وجه محتاج چند سال آزمون مستمر نبودند تا دریابند که با اعتصابات ۵۰۰ نفره و کمتر یا حتی بیشتر نمی‌توان هیچ خواستی را بر صاحبان سرمایه و دولت آنها تحمیل کرد. نه فقط تاریخ چند ده سال اخیر مبارزات کارگران ایران که کل آنچه در طول این دهه‌ها بر سر جنبش کارگری جهانی رفته است، این حقیقت بسیار تلخ را پیش چشم توده‌های کارگر دنیا قرار داده است. فعالین رویکرد ضد سرمایه‌داری در این گذر به مناسبت‌های مختلف به تفصیل بحث کرده‌اند. بحث‌هایی که در اینجا مجال بازگویی آنها نیست. به نظر ما دیری است که سرمایه‌داری طومار موفقیت‌های احتمالی این نوع اعتصابات را بسته است. نیاز سرمایه جهانی و سرمایه‌داری هر کشور به افزایش انفجاری اضافه ارزش‌ها بسیار بیشتر از آنست که در مقابل زورآزمایی محدود چند ده یا حتی چند صد کارگر تن به تمکین دهد. اگر بناست کارگران خواسته‌ای را بر سرمایه‌داران تحمیل کنند باید با قدرت عظیم‌تر و تعیین‌کننده‌تر وارد میدان کارزار شوند. آیا معنی این سخن آنست که توده کارگر تا روز تحصیل توان این میدان‌داری‌های وسیع باید از اعتصابات محدود دست بردارد؟! این گمراه‌کننده‌ترین و فاجعه‌بارترین نتیجه‌گیری‌ها است. هدف ما درست ضد این است. باید پروسه برپایی همین اعتصابات و اعتراضات را جریان پر تلاطم و پر بار توسعه سازمانیایی وسیع طبقاتی خود علیه سرمایه سازیم.

۲. یک اشتباه اساسی کارگران دست اندرکار در طول این روند، بسنده کردن آنها به ارتباط گیری با کارگران بخش‌های مختلف ابزار دقیق شرکت نفت و گاز است. اینکه آنان دامنه تماس و گفت و شنود و همراهی را با کارگران بخش‌های دیگر ابزار دقیق پالایشگاه‌های عسلیویه بسط می‌دهند بسیار ارزنده است اما محدود ماندن مبارزات آنان در حصار واحد ابزار دقیق شرکت نفت و گاز مسلماً یک اشتباه بوده است. کارگران در همان

حال که بر مطالبه تعیین تکلیف تبدیل وضعیتشان اصرار می‌کردند باید مطالبات عمومی‌تری را به لیست خواسته‌هایشان اضافه می‌کردند و امکان پیوند و همراهی با کارگران دیگر حوزه های نفت و گاز را نیز به دست می‌آوردند. نتیجه این تعداد اندک فرو ماندن در ورطه همان مشکلی است که بالاتر به آن اشاره شد. تاریخاً چنین بوده است اما در شرایط روز دنیای سرمایه‌داری بسیار بیشتر و سهمگین‌تر از همیشه چنین است که با نیروی اندک نمی‌توان صاحبان سرمایه و دولت آنها را مجبور به عقب‌نشینی کرد. سرمایه‌داری سوای زبان زور طبقاتی توده کارگر هیچ زبان دیگری را نمی‌فهمد. این نظام در سرشت خود و در همه تار و پود هستی اش جرثومه متعفن زور، زورمداری، بربریت، اعمال قدرت سبعانه، جنگ‌افروزی و کشتار است. قهر اقتصادی، قهر سیاسی، قهر ایدئولوژیک، قهر قانونی و حقوقی، قهر مدنی، قهر پلیسی، قهر نظامی و هر نوع قهر دیگر همه و همه پدیده‌های ذاتی و جدایی ناپذیر هستی سرمایه‌اند. با قهر اقتصادی خود ما را استثمار می‌کند، از کار و وسایل کار و محصول کار خود جدا می‌نماید. به ورطه گرسنگی، فقر، فلاکت، قحطی و مرگ ناشی از گرسنگی و نداری می‌اندازد، با قهر سیاسی اش ما را راهی شکنجه گاه می‌کند، زندانی می‌سازد، زبان اعتراض ما را می‌برد، دهان معترض توده‌های طبقه ما را می‌دوزد، هر نوع آزادی را از ما سلب می‌نماید و ما را اسیر وحشیانه‌ترین دیکتاتوری‌ها می‌گرداند. با قهر ایدئولوژیک خود ما را شستشوی مغزی می‌دهد، مسخ می‌کند، از خود بیگانه می‌سازد، مفلوک و مستأصل می‌نماید، از هستی اجتماعی خود ساقط می‌کند. قهر قانونی و حقوقی خود را ساز و برگ مسلوب نمودن ما از هر نوع حق و حقوق اولیه انسانی می‌سازد. کل فقر و فاقه و فلاکت و گرسنگی ما را لباس قانون و حقوق و نظم اجتماعی و منافع عموم می‌پوشاند! تکلیف قهر پلیسی و نظامی آن بسیار روشن است و هیچ کارگری در هیچ کجای جهان نیازمند توضیح آن نمی‌باشد. سرمایه چنین است و برای مقابله با چنین نظام و مناسبات اختاپوسی سوای قدرت پیکار سازمان‌یافته سرنوشت ساز هیچ سلاح دیگری کارا نیست. این قدرت با اعتصابات چند صد نفره و در این یا آن خیزش متجلی نمی‌گردد. ما نیازمند سازمانیابی سراسری شورایی ضد سرمایه‌داری هستیم.

۳. کارگران عسویه پروسه تدارک خود برای اعتصاب و مبارزه را با تلاش برای سازمانیابی شورایی سرمایه ستیز به هم نیامیخته‌اند و این محوری‌ترین و سرنوشت‌سازترین خطای آنها بوده است. تاریخ جنبش کارگری جهانی در بند بند خود بانگ می‌زند که هر گام عدول از پیگیری و پیمودن این راه گامی به سوی فرسودن، نابود ساختن و به گورستان بردن این جنبش بوده است. مادامیکه کارگران در ظرف شوراهای ضدسرمایه‌داری خود متشکل و همراه نشوند، هر اعتصاب و اعتراضی هر چقدر هم دستاوردی به همراه داشته باشد در حصار همان زمان و مکان به فراموشی سپرده خواهد شد. در این شوراها است که کارگران هر تجربه موفق یا شکست خود را به پله‌ای برای ارتقاء سطح آگاهی و اعتلاء مبارزاتشان در هم‌آوردی با نظام سرمایه تبدیل خواهند کرد. و در همین شوراهاست که کارگران برنامه ریزی و چاره‌اندیشی برای زیستن در دنیایی بدون هر شکل کار مزدی را مشق خواهند کرد.

طبقه کارگر تنها و تنها در پروسه پیکار وسیع و سراسری و شورایی علیه اساس سرمایه‌داری و علیه همه مظاهر ستم سرمایه است که به شکل یک قدرت تعیین‌کننده، تاریخ‌ساز در مقابل سرمایه ظاهر می‌گردد.

کارگران ضد سرمایه‌داری

مرداد ۱۳۹۵



<http://alayhesarmaye.com>
kargar.shora19@gmail.com